

با چهارشنبه سوری غایت زندگی، «سوروشادی» میشود

چهارشنبه سوری
جشن پیدایش زمان و زندگی تازه
از آهنگ موسیقی وازگرمی مهر

«سور»، غایت زندگی درگیتی

بادا مبارک درجهان ، سور و عروسیهای ما
سور و عروسی را خدا ، ببریید بر بالای ما
زهره ، قرین شد با قمر، طوطی ، قرین شد با شکر
هرشب، عروسی دگر، از «شاه خوش سیمای ما»
مولوی

«سور و عروسی و شادی» ، جامه ایست که خدا برای وجود ما بریده و دوخته است . به عبارت دیگر، غایت گوهری زندگی درگیتی ، جشن عروسی انسان ، یا انبازی و آمیزش او ، با طبیعت و انسانها و خدا و معنا و گوهرچیزها در زمانست . این شناخت و مهرورزی و کشش بدان ، از کجا آمده است ؟ این سراندیشه ایست

که در فرهنگ ایران ، در «جشن چهارشنبه سوری» به خود ، شکل داده است ، ولی در اثر مبارزاتی شدید و درازمدت ، که با این « غایت » ، معنا و محتوای آن شده ، این پیوند میان جشن چهارشنبه سوری ، و غایت زندگی درگیتی ، فراموش ساخته شده است ، ولی خود آئین ظاهری جشن ، از ملت ، نگاهداشته شده است . امروزه ، رویکرد به سکولاریته یا « زندگانی زمانی » ، آتشی است که از زیر خاکستر هزاره ها ، از همین جشن و از جشنهای دیگر ایران ، باز افروخته و شعله ور میشود .

افلاطون ، میگوید که « مهرورزیدن به یک خوبی یا ارزش » است که انسان را به آن خوبی و ارزش میکشد و تحول میدهد ، و تنها شناخت خوبی یا ارزش ، به خودی خود ، برای واقعیت دادن آن خوبی یا ارزش در اجتماع ، بسا نیست . همین اندیشه در فرهنگ ایران ، به گونه ای دیگر گفته شده است . اینکه آتش زندگی که جان باشد ، در انسان ، سرچشمه پیدایش « روشنی = بینش » و « گرمی = مهر » است ، به معنای آنست که « بینش خوبی و ارزش ، باید با « مهربان خوبی و ارزش ، همراه و همسرشت باشد » . شناخت ارزش یک چیزی ، مانند زندگی کردن درگیتی و در زمان ، کافی نیست ، بلکه باید بدان مهرورزید ، و به طور گوهری بدان کشیده شد . اگر نه ، اگر اکراه یا لاقیدی و بی اعتنائی نسبت به آن ارزش موجود باشد و آن ارزش ، فرعی یا خوار ساخته شود ، آن شناخت ، بی ثمر می ماند . برای آنکه چنین ارزشی ، برای انسان برترین ارزش شود ، و بدان ارزش ، مهر بورزد ، خدای زندگی ، خودش ، تبدیل به زندگی در زمان می یافت . آنگاهست که زندگی در زمان ، پرستیدنی میشود . در فرهنگ ایران ، خود خدا ، تحول می یافت ، و میشد و میگشت . زندگی کردن در زمان ، خدائی میشد . زندگی در زمان ، پرستش میشد . پرستاری از زندگی در زمان ، پرستیدن میشد . پرستیدن ، در رهزوارش ، به معنای شاد کردن و شاد شدن

(شادونیتن) است . و « شاده » نام خود خداست . شادونین ، به معنای آنست که انسان ، درشادشدن درزندگی در زمان ، « خدا » میشود ، « رام و فیروز » میشود . جشن چهارشنبه سوری ، برشالوده این غایت بزرگ در ایران ، پیدایش یافته است .

جشن چهارشنبه سوری ، جشن پیدایش زمان وزندگی تازه ، از گوهر موسیقی ومهر میباشد . این جشن درواقع ، چکاد جشن گاهنبارششم درسال میباشد . گاهنبارها درفرهنگ ایران ، تخم هائی هستند که 1- آسمان ابری و 2- آب و 3- زمین و 4- گیاه و 5- جانور و 6- انسان ، از آن میرویند . ازاین روگاهنبارها ، شش گوهر، یا بذر آفریننده گیتی درزمان هستند . درفرهنگ ایران ، همه جهان هستی ، از آسمان وآب وزمین وگیاه وجانورو انسان (مردم) ، از « انبازی ویاری خدایان باهم دراین تخم ها » که « همبغی یا نرسی » نامیده میشد ، پیدایش می یافتند ومیروئیدند . خدایان ، درزمان ، خودشان ، آسمان وآب وزمین وگیاه وجانورو انسان میشدند، یا خودشان ، درزمان ، تحول به اینها می یافتند . گوهرخود خدایان ، تحول به آسمانی ابری وآب وزمین وگیاه وجانورو انسان ، درروند زمان می یافت . ازگاهنبارپنجم (انبازی پنج خدا باهم) ، انسان یا مردم میروئید ، و چکاد این درخت پیدایش انسان ، تخمی میآورد که مرکب از « پنج خدا » بود ، و ازانبازی این خدایان باهم ، زمان وزندگی نوین ، یا سال نو وگیتی نو ، پیدایش می یافت .

سال ، درایران دوازده ماه سی روزه داشت ، و پنج روز پایانی ، جزو این دوازده ماه بشمار نمی آمد ، و این پنج روز، تخم پیدایش زمان وزندگی ازنو ، بشمار میآمد . ازاین رو، این پنجه ، درفلسفه زندگی ایران ودر دین او ، فوق العاده اهمیت داشت . این خدا نبود که گیتی را ازنو خلق میکرد و میآفرید، بلکه این انبازی پنج خدا باهم بود که اصل پیدایش ورویش یا زایش زمان وگیتی ازنو بود .

خدائی ، زندگی را درگیتی و زمان ، خلق نمیکرد ، بلکه خودِ خدایان درانبازی باهم ، زندگی درگیتی میشدند. زندگی در زمان درگیتی ، جشن عروسی وزایش خدا در زمان میشد ، و بدینسان ، برترین ارزش را نزد مردم می یافت ، و بدان ارزش، مهرورزیده میشد . البته این اندیشه پیدایش جهان از این همبغی یا انبازی خدایان پنجگانه ، در چهارچوبه معتقدات « میترائیسم » و خودِ زرتشت و یزدانشناسی زرتشتی نمیگنجید ، و با مفهوم آفرینش هر دوی آنها در تضاد بود . در این تصویر آفرینش ، زمان و زندگی ، استوار بر اندیشه « خود زائیِ خود گیتی و زمان ، از خودش » بود . (خود زائی ، با خود زدائی فرق دارد) . خدایان ، پدیده های فرا- زمانی و فرا جهانی نبودند ، بلکه خودِ زمان و هستی بودند .

یزدانشناسی زرتشتی ، راهی جز پذیرش این تقویم و این جشن ها نداشت . ولی کوشید که آنها را به گونه ای دیگر، تفسیر کند تا اهورامزدا ، در همین تقویم ، آفریننده آنها بشود . از این رو موبدان آمدند و هفده سرود (گاتا) زرتشت را ، به پنج بخش کردند، و نخستین واژه های این پنج بخش را ، نام این پنج روز ساختند و نامهای کهن را طرد و نفی کردند . بدین سان ، زمان و زندگی ، پیدایشی از سرودهای اهورامزدا میشد که به زرتشت ، وحی کرده است . با تغییر نامهای این پنج روز ، به عبارت دیگر، سرودهای گاتا ، منشاء آفرینش و خلق جهان شد . جهان و زمان ، از سرود و سخن و واژه اهورامزدا ، آفریده شده است ، و دیگر، پیدایش و رویش از « تخم » ، و از « انبازی و همبغی خدایان » نیست . همه جهان و انسانها باید از این به بعد ، طبق سخنان زرتشت و اهورامزدا زندگی و رفتار کنند و ببیندیشند ، وگرنه ، آفریده اهورامزدا نمی باشند .

خواه ناخواه آفرینش جهان و زمان ، از واژه یا سخن اهورامزدا ، یعنی از خواست و همه آگاهی او (روشنی بیکران او) ، به زندگی

و اجتماع و تاریخ و « غایت زندگی در زمان و درگیتی » و به حکومت ، معنا و محتوا و راستای دیگر میداد . از دید گاه امروزه ، تصویر آفرینش جهان و زمان ، از « تخم » ، بینش سکولار است ، چون خودِ خدا هست که زمان گذرا و زندگی در این زمان و جسم ، « می‌گردد » . زمان و تن و جسم و مادیات را نمیتوان بی ارزش دانست ، چون روند تحول یابی خود خدا هست . تحول در زمان ، برترین ارزش را دارد و دوست داشتنی است .

اهورامزدای زرتشت ، فراسوی زمان گذرا هست ، و اهورامزدای زرتشت ، فراسوی خودش ، زمان کرانمند را می‌آفریند و خلق میکند . البته تضاد تفسیر زرتشتی از تقویم ، با تقویم کهن ، آنست که در فرهنگ اصیل ایران ، زمان ، این همانی با « رویش پیوسته خدا » دارد ، و طبعاً همه روزها ، اینهمانی با خدایانی داشتند که از یک تخم میروئیدند . روزی نبود که اینهمانی با خدائی نداشته باشد . بنا بر این در تقویم زرتشتی ، از روزهایی که نام خدائی را ندارند ، میتوان دریافت که یزدانشناسی زرتشتی با این خدا یان ، مسئله ای بزرگ داشته ، و میبایستی آنها را آنقدر تغییر دهد و مسخ سازد ، تا در چهار چوبه آموزه زرتشت ، بگنجد .

شناخت اینگونه تضادها ، بیانگر تضاد یزدانشناسی زرتشتی با جهان بینی زرخدائی پیشین هستند ، و از این تضادها میتوان راه شناخت جهان بینی یا فرهنگ زرخدائی را گشود . از جمله این تناقضات ، همین پنج روز پایان سال هستند که ، نه تنها نماد تخمی بودند که جهان نوین از آن میروئید و میزائید ، بلکه همین پنج روز ، بافت و غایت زندگی در زمان و درگیتی را نیز معین میساخت . و درست آموزه زرتشت برضد این غایت زندگی کردن در زمان درگیتی ، بود ، و زندگی در زمان را ، رزم و نبرد همیشگی با « اهریمن = اصل زدار کامگی = اصل شرّ » میدانست (نه عروسی و سور) . زندگی ، به عبارت دیگر ، جهاد همیشگی با اهریمن

است . این اندیشه به کلی با فرهنگ ایران که غایت زندگی درگیتی و در زمان را ، « سور » میدانست ، در تضاد بود .

در فرهنگ زرخدائی ایران ، غایت زندگی درگیتی ، سور یا جشن یا شادی یا خرّمی بود ، و درست زرتشت ، با آموزه اش ، این غایت زندگی را به کلی تغییر داد . این تغییر در غایت زندگی ، بسیار چشمگیر بود . چنانکه هنگامی که گشتاسپ ، به زرتشت گروید ، ارجاسپ ، که از تغییر دین گشتاسپ و اعتقاد تازه او به بهشت و دوزخ ، با خبر شد ، بنا بر شاهنامه به او پیام داد که :

مرآن پیر ناپاک (زرتشت) را دور کن
بر آئین ما بر ، یکی سور کن

چرا جشن چهارشنبه سوری ، « سوری » نامیده میشود ؟

همانسان که مردم در ایران ، نخستین روز هر ماه را « جشن ساز » یا « خرّم » میامیدند ، خدای ایران در فرهنگ زرخدائی ، پیکریابی اندیشه « شادی و خرّمی و سورو آشتی » بود . « آشتی ، که = شائیتی aa-shaaiti » باشد ، به معنای « شادی کردنست ، نه مبارزه و جهاد و پیکار ، که در تقویم زرتشتی ، از همان دقیقه نخست ، جنگ با اهریمن آغاز میشود . از این رو ، خدای ایران در فرهنگ زرخدائی ، شاده و فرّخ و سورو خرّم نیز نامیده میشود . از این رو نیز جامعه های زرخدائی نیز ، « سوری » و « سورستان » و « آسوری » نامیده میشوند . « سور و شادی و خرّمی و جشن » ، غایت زندگی در زمان شمرده میشود . در کردی ، به « گل تاج خروس » که همان « گل بستان افروز » باشد که اینهمانی با خدای روزنوزدهم ، ارتا فرورد (= سیمرغ = جانان) دارد ، « سوراو »

میگویند ، که « سور- آوه » باشد . آوه یا آیه ، نام این زنخدا بود . مثلاً ، درتخت جمشید « آپادانا = آیه دان » به معنای « نیایشگاه آیه، یا آوه » است . سوراو، به معنای « خدای جشن ، خدای مهمانی ، خدای عروسی » است ، چنانکه « شادی » هم دراصل، معنای « جشن عروسی » دارد، و نام خود این خدا بوده است . نیایشگاه ، شاده ونوشاده ونوشاد، دربلخ ، نیایشگاه این خدا بوده است ، و خانوداده برمکی ، « سدان = تولیت » این نیایشگاه بوده اند . به نائی که عروسی نواخته میشود ، « سورنای » یا شهنای میگویند ، و شاه ، دراصل ، نام سیمرخ و نام این خدا هست . نام شهر بغداد ، « سورا » بوده است که سپس « زاورا » شده است . و « بغداد » دراصل نیز « بغ- دان » نامیده میشده است ، که به معنای نیایشگاه بغ است ، و بغ نیز دراصل ، خدای زن بوده است . شاعری زرتشتی ، شعری بنام « درخت آسوریگ » سروده است ، تا برتری دین زرتشتی را بر دین زنخدائی (خرمدینی = سوری = آسوری = آشوری) نشان بدهد ، و دراین شعر « درخت آسوریگ »، نماد زنخدائیت، و « بُز » ، نماد دین زرتشتی . واژه های گوناگونی نیز هست که هم معنای خرما وهم معنای « نی » باهم دارند . علتش نیز آنست که نی و خرما هر دو، از پیکریابیهای این زنخدا بودند . نام درخت سرو نیز که اینهمانی با « ارتا » دارد، « سور » است . درخت سرو ، « اردوج » نیز نامیده میشود که « ارتا = وج = تخم ارتا » باشد . در بهمن نامه ، رستم سیمرغی ، میکوشد که بهمن زرتشتی را که دشمنی سخت با سیمرغیان داشت ، به شیوه ای با سیمرغیان ، آشتی بدهد . از این رو ، دختر شاه « سور » را برای او خواستگاری میکند . البته این داستان نیز به خودی خود ، بیان برخورد شدید زنخدائی با دین زرتشتی است ، و این زناشوئی ، به فرجامی شوم کشیده میشود . « ماهوی سوری » نیز که یزدگرد را میکشد ، در واقع انتقام همین بدرفتاری

ساسانیان زرتشتی را با زنخدایان (خرمدینان) میگیرد. کردهائی که سورانی نامیده میشوند، ادامه دهنده همین فرهنگ بوده اند. سپس خانواده هائی که در شهرها یا دهات ایران، دیرتر از دیگران، اسلام آوردند، «آشوری» خوانده شدند. از خود این واژه «سور»، و معانی که در اذهان باقی مانده است، میتوان برآیندهای محوری این فرهنگ را بازشناخت. یکی از معانی سور، رنگ سرخ و «گل سرخ» هست که گل سوری نامیده میشود و این گل، ویژه سیمرغ بوده است، که سپس گل محمدی خوانده شده است.

آمده نوروز ماه، با گل سوری بهم

باده سوری بگیر، برگل سوری بچم - منوچهری

«سرخ» در فرهنگ ایران، مادینه است، چون رنگ خون در رگ است، که اینهمانی با ارتا (سیمرغ) دارد، و خون در سانسکریت «جیو» نامیده میشود، که به معنای «زندگی» میباشد، و اساساً، یک معنای «رنگ»، خون است. رنگ، به افشرد و اسانس گیاهان و همه جانها گفته میشود و با جوهر جهان کار داشت.

از این رو، نام ارتا، در اشعار حافظ و عبید و خواجهی کرمانی، «گلچهره» است، و از این رو «گل سوری»، عروس چمن، عروس بوستان، عروس حجله باغ خوانده میشود. رد پای آن در اشعار خواجهی کرمانی باقیست که

گل سوری که عروس چمنش میخوانند

گو، بده باده در حجله، که سور است اینجا

اکنون که در چمن (همیشه سبز و تازه)، گل سوری، عروس گشت

از دست گل رخان، می چون ارغوان بگیر

کنون که شد گل سوری، عروس حجله باغ

چه غم زناله شبگیر بلبل سحرش

یا حافظ گوید :

به جلوه گل سوری ، نگاه میکردم
 که بود در شب تیره ، به روشنی چراغ
 مولوی درباره پیدایش خیال دوست میگوید :
 در طالع خود ، که زُهره (رام) ، سوری دارد
 در سینه چو داود ، زبوری دارد

این عروس جهان هستی ، این دوشیزه زیبائی است که « همچند
 همه زیباییان جهان زیبا هست » و در گوهر هرانسانی ، « دین یا
 اصل زاینده بینش فرد او » است

ای شادی آن شهری ، کش عشق بود سلطان

هرکوی بود بزمی ، هر خانه بود سوری

افزوده بر این معنی ، در کردی ، « سور » به « توده گندم در خرمن
 » گفته میشود . همچنین به جشن و سور خرمن برداری ، سورانه
 گفته میشود . برداشتن خرمن ، سورا است . این اندیشه چنانچه دیده
 خواهد شد ، با همین « پنج روز پایان سال » ، ارتباط دارد . مردم
 ، روز پنجم این پنجه را ، « درود » میخواندند که معنای « خرمن
 » را هم دارد ، که روز چهارم آن ، همین « چهارشنبه سوری »
 میباشد . معنای دیگر سور ، دلکشی و جاذبیت است ، که گوهر «
 کششی این خدا ، و این فرهنگ » را مشخص میسازد . از سوی
 دیگر ، به « دیوار قلعه ، یا دیوار دور شهر » ، سور گفته میشود ،
 چون این خدا ، پیکریابی اندیشه « قداست جان یا گزند ناپذیری
 زندگی » بوده است . از این رو ، پوست و دیوار و مشیمه ، نماد این
 دفع گزند بوده اند . چنانچه خرد ، نیز همین نقش نگهبانی جان را
 بازی میکند ، دیوار و جوشن و سپر است ، و حکومت نیز که نگهبان
 اجتماع شمرده میشود ، باید همین نقش خرد ، و یا خدای قداست جان
 را بازی کنند .

نامهای پنج روز، پنجه پایان سال که روز چهارمش، « چهارشنبه سوری » هست 1- آفرین 2- فرّخ 3- فیروز 4- رامشت 5- درود پیتک = خمسه مسترقه = فروردگان

یکی از نامهای این پنج روز افزوده بر دوازده ماه، فروردگان = فروردیان = پوردیان = fravarti-kaan است. پسوند کانا، کانیا، گانیا، گانا، هم معنای نی و هم معنای دوشیزه را دارد. فرورد، که همان فروهر باشد، به معنای « اصل تحول و شدن و گشتن » است که اصل آفرینندگی است. آفریدن، خلق کردن نبود، بلکه تحول یابی بود. خدا، خلق نمیکرد، بلکه تحول می یافت و می گشت و میشد.

بنا بر این « فروردگان »، به معنای زهدان و سرچشمه تحول یابی، یا گشتگاه میباشد. البته این زایش و پیدایش جهان و زمان، اینهمانی با « موسیقی و جشن و نی نوازی » داشت.

در تبری، به پنجه مسترقه، « پیتک » گفته میشود. و « پیت کاله » به جغد گفته میشود، که مرغ بهمن، اصل خرد در هر انسانیت، و نام دیگر بهمن، اصل خرد، « بزمونه » است که هم به معنای « اصل بزم » و هم به معنای « اصل زایش » است.

« پیت »، در سانسکریت به معنای « زهدان » است، و به گلو، پیتی گفته میشود. گلو (= گرو) همان نای است، و فیت و فیته ک نیز نام نی و سوت است. این پنج روز، نائی است که بانگش، زمان و زندگی نورا از نو مینوازد و می زاید. و خود واژه جشن، به معنای « نوای نی » است.

ابوریحان بیرونی، نامهای گوناگونی را که در ایران برای این پنج روز رایج بوده است، در آثار الباقیه آورده است که به کلی با

نامهائی که زرتشتیان بدان میدهند ، فرق دارد ، ولی به دشواری میتوان این نامهائی را که ابوریحان آورده است بازسازی کرد . ولی نامه‌های این پنج روز ، میان مردمان باقیمانده بوده است ، و در لغت نامه ها ، ثبت گردیده ، و با این نامها ، به خوبی میتوان تصویر نخستین را بازسازی کرد .

من این نام ها را از برهان قاطع وسایر لغت نامه ها ، یافته ام . نامه‌های این پنج روز، که گوهر و طبیعت زندگی در زمان و غایت زندگی در زمان را در فرهنگ ایران معین میسازند ، عبارتند از :

1- نخستین روز پنجه را ، « آفرین » مینامیده اند

2- دومین روز پنجه را ، « فرخ »

3- سومین روز پنجه را ، فیروز (پیروز = هما = سیمرغ)

4- چهارمین روز پنجه را که چهارشنبه سوری شده است ، « رامِشت » مینامیدند ، که به معنای « رامشگر ، خنیاگر » است ، و اهل فارس بنا بر ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه ، او را « ونا زن » مینامیده اند ، که « رام » باشد که در باختر ، ونوس ، و در عربی ، زُهره نامیده میشود .

5- روز پنجم پنجه را « درود » مینامیدند

مردم ، در عصر روز سوم (عصر = سرشب = شاهین = سنا = سیمرغ) که « روز پیروز » باشد ، آتش میافروختند ، و بر آتش میگذشتند . پیروز که در کردی نام « هما » یعنی سیمرغ است ، « آذرفروز » هست . آذرفروز ، معنای مبدع و نوآورو آفریننده را داشته است . بهمن و سیمرغ (عنقا ، هما ، سمندرو قفس) ، آذرفروزند . آتش ، اصل روشنی (= بینش) و گرمی (= مهر) است . گذر کردن از درون آتش از روز « فیروز » به « روزهای رام و بهرام » که در پی میآیند ، چه معنایی داشت ؟ گذشتن از آتش ، معنای تحول یافتن ، آتش ، به روشنی (بینش و راستی) و گرمی (مهر) را دارد .

در اینجا به بررسی ، سه روز آخرکه روزسوم ، پیروز و روزچهارم ، رامشت (رام نی نوازیام چنگ زن) وروزپنج ، «درود» ، که درواقع ، بهرام (روزبه یا بهروز) باشد ، پرداخته میشود .

عصر، یا درسرشب روزسوم فروردگان ، که روز پیروز، روز سیمرخ باشد، آذرها افروخته میشوند . سیمرخ ، با زدن بالش ، باد می وزد و آتش را میافروزد . این آتش که افروخته شد ، از آن « رام وبهرام »، پیدایش می یابند که روز چهارم (رامشت = رامشگر) و روزپنجم (درود = بهرام) باشند . این سه ، درانبازی با هم ، پیروز و بهروزند . بنا برابوریحان ، اهل فارس ، روزچهارم را « ونا زن » مینامیدند . « و ن » درمنتهی الارب ، چنگیست که با انگشت مینوازند . بنا بر فیروزآبادی ، « و نه » یا معریش « و نچ » ، قسمی تار از نوی الاوتار یا قسمی سنج یا عود یا مزمر (مزمار = نی) است . این معنای آخری ، معنای اصلی « ونا » بوده است که سپس به چنگ وعود و تارگفته اند، چون نواختن نی ، اصل همه آلات موسیقی شمرده میشده است . درسانسکریت ، « وان = vaan » به معنای ، چوب ، عشق ، پرستش هست، و وانسه (vansa) به معنای نی ، چوب نی ، چوب میباشد . دراوستا به درخت ، « و نه = vana » گفته میشود . این واژه ، باید همان واژه « وین » باشد که نام نی بوده است (مانند بینی) . درهرحال ، نام «رام» نزد ابوریحان درآثارالباقیه ، رام جیت است ، که به معنای « رام نی نواز» میباشد . رام ، خدای موسیقی وشعرورقص وآوازو شناخت بوده است . افزوده برآن که اصل زمان وزندگی نیزهست ، ونام دیگرش که « جی » میباشد ، به معنای « زندگی » است . پس روز چهارم فروردگان ، « رامشت » همان خدای رامشگروزمان وزندگیست ، و « ونا زن

« ، در اصل به معنای نی نواز است که میتواند چنگ نواز و عودزن و تارزن ... نیز باشد .

روز پنجم فروردگان ، « درود » خوانده میشود . درودن ، معمولاً به معنای درویدن آورده میشود . درود ، که در اوستا *druvataat* باشد ،، از درودنست که بریدن غله با داس است . خرمن را باید برید و دروید . ولی این اندیشه با زمان پیوسته ، که گوهر « رام » « زخدای زمانست ، نمیخواند . علت نیز آنست که این واژه « دومعنا » داشته است ، و معنای دومش در فارسی ، فراموش ساخته شده است . ولی در کردی هر دو معنای آن بجا مانده است . در کردی ، دوریان ، هم به معنای درویدن و هم به معنای دوختن است . دوراندن ، به معنای درویدن و دوختن است . دوراو به معنای دوخته است . درونه ، درویدن با داس است . درومان و دورین ، دوخت و دوز است . در پایان زمان یا سال ، هم هم خرمن و خوشه ، بریده میشود و هم بلافاصله در کاشتن و نطفه انداختن ، دوخته و پیوسته میشود . این معنای « درود » ، در سیستان به خوبی در آئین عروسی ، بجای باقی مانده است . در سیستان ، درود بُردن ، به رفتن دسته جمعی خانواده داماد به خانه عروس ، برای آوردن عروس به خانه داماد گفته میشود . این مراسم در روز قبل از عروسی و روزی انجام داده میشود که شبش حنا بندان و شب بعدش ، عروسی است (کتاب فرهنگ سجستان ، خُمک) . در قاین نیز ، به خونچه عروسی ، درود گفته میشود . بخوبی دیده میشود که درود ، تنها « وداع » و جدائی همیشگی نیست ، بلکه « وداعیست که بلافاصله نیز ، وصال و پیوستن » هست . در این روز ، عروس به خانواده داماد میرود ، و با او (رام و بهرام = اصل یا جفت پیدایش جهان هستی) می پیوندد ، و در میان همین شب جشن عروسی ، نطفه و تخم روزنو ، نهاده میشود ، و صبح گاهان ، نوروز یا روز نو و زمان نو ، زاده میشود .